

انبیا و شاخص‌های برتری آنان بر سایر رهبران فکری و پیشگامان اصلاح و تحول [۲]

# عقیده آخرت، ایمان به غیب و اعتماد بر فطرت سلیم در دعوت انبیا

بخش پایانی

سید ابوالحسن علی حسینی ندوی  
ترجمه: محمد قاسم بنی کمال (قاسمی)

تأویل خواب‌ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تویی کارساز من در دنیا و آخرت؛ مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان ملحق گردان.

## انگیزه اصلی انبیا

### در دعوت و خیرخواهی

ایمان به آخرت و تجسم سعادت و یا شقاوت یافتن ابدی در آن، همچنین تجسم نعمت‌های جاویدان آخروی که برای بندگان نیک در آنجا مهیا شده، یا عذاب‌ها و کیفرهای سخت که برای انسان‌های خاطی و کفار آماده شده است؛ انگیزه اصلی دعوت انبیا علیهم السلام و سبب خیرخواهی پیگیر آنها برای جوامع بشری بوده است. همین چیز بود که آنان را مرتباً نگران می‌کرد، خواب را از چشمانشان می‌ربود، پریشان و بی‌قرارشان می‌کرد، و در هیچ حالی آرام نمی‌گرفتند. آری فکر سرنوشت مردمان در جهان آخرت، خیلی بیشتر از ناهنجاری‌های نظام‌های حاکم و نابسامانی‌های اوضاع رایج و تهدیدهایی که از این ناحیه ناشی می‌شد و جوامع‌شان را در بر گرفته بود، بر ذهن انبیا مسلط بود و

این کلمات بر زبانش جاری می‌گردد: **الذی أطمع أن یغفر لی خطیئتی یوم الدین** [شعراء: ۸۲]؛ و او (الله) کسی است که امیدوارم گناهم را روز قیامت ببخشد. و همین‌گونه است نگرش حضرت یوسف علیه السلام به آخرت، آن هنگام که به اوج عزت و عظمت می‌رسد و بر اریکه قدرت تکیه می‌زند و کشور مترقی و آباد مصر تحت فرمانش قرار می‌گیرد؛ با دیدار پدر گرامی و افراد خانواده چشمانش روشن و قلبش مسرور می‌شود، و خانواده‌اش نیز از دیدن قدرت و شکوه ایشان شادمان هستند؛ هر چند این همه نعمت برای اطمینان و مسرت کافی بودند، اما در همین حال فکر آخرت و حسن خاتمه بر ایشان مستولی می‌شود و با خشنودی و سپاسگزاری صمیمانه از نعمتهایی که به او ارزانی شده است و با احساسی آکنده از بیم و امید این کلمات بر زبانش جاری می‌گردد: **رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الأحادیث، فاطر السموات و الأرض أنت ولی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلماً و ألحقتنی بالصالحین** [یوسف: ۱۰۱]؛ پروردگارا! از فرمانروایی (بهره بسیاری) به من دادی و

## دعوت انبیا و اهتمام به عقیده آخرت

سومین ویژگی از ویژگی‌های انبیا علیهم السلام این است که آنان همواره به عقیده آخرت اهتمام و توجه جدی داشته‌اند [ذکر دو ویژگی از ویژگی‌های انبیا در بخش نخست این مقاله در شماره پیشین مجله گذشت]. از محورهای اساسی دعوت‌شان، ابراز علاقه و شیفتگی به موضوع آخرت و تبلیغ و تأکید بر آن بوده است. کسانی که با سیرت، اندیشه‌ها، دغدغه‌ها و سخنان انبیا علیهم السلام آشنایی دارند و حقیقت پیام آنان را درک می‌کنند، نیک می‌دانند که چگونه جهان آخرت با تمام تفصیلاتش جلوی چشم انبیا مجسم بود و همواره نسبت به رستگاری جامعه بشری و رسیدن آنان به بهشت علاقه نشان می‌دادند و از خوف دوزخ و ناکامی در سرای آخرت در بیم و هراس به سر می‌بردند، و فکر آخرت همیشه بر احساسات‌شان مستولی بود. در این خصوص کافی است داستان حضرت ابراهیم علیه السلام را به نقل از قرآن مطالعه کنیم. پدر انبیا هنگامی که به یاد آخرت می‌افتد و هیبت و خوفش را تصور می‌کند، احساسات درونی‌اش برانگیخته می‌شود و



روزبه روز آنان را در دعوت و انذارشان مصرتتر و استوارتر می کرد. چنانکه درباره حضرت نوح - نخستین پیامبری که قرآن به تفصیل از وی و قومش سخن گفته است - آمده است:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ» (هود: ۲۵-۲۶)؛ و بی گمان نوح را به سوی قومش فرستادیم، (با این دعوت) که من برای شما هشدار دهنده ای آشکار هستم. همانا جز خداوند را بندگی نکنید، که من از عذاب روز دردناک بر شما بیمناکم.

همچنین درباره حضرت هود علیه السلام که از انبیای پیشین بود و به سوی قومی مبعوث شده بود که در ناز و نعمت به سر می بردند و از امکانات و نعمت های مادی فراوان برخوردار بودند، آمده است که به قومش چنین گفت: «وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ. أَمَدَكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ. وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ. إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (اشعراء: ۱۳۲-۱۳۵)؛ و از کسی بترسید که شما را به آنچه می دانید، مدد رساند. شما را با چهارپایان و فرزندان مدد رساند. و (با) باغها و چشمه ساران. به راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما اندیشناکم.

و همچنین درباره حضرت شعیب علیه السلام، که به سوی قومی که دارای زندگی مرفهی بودند و سرزمین خرم و سرسبزی داشتند اما به کم فروشی و بی انصافی گرفتار بودند، آمده است که به قومش گفت: «إِنِّي أُرَاكُمْ بَخِيرٌ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مَحِيظٍ» (هود: ۸۴)؛ من شما را در آسایش (و فراوانی نعمت) می بینم و البته (بنابر کارهای ناشایست شما) جدا می ترسم که به عذاب فراگیر روز قیامت دچار شوید.

### تأثیر عقیده آخرت بر پیروان انبیا

همین طرز تفکر، با تأثیرگذاری نیرومند انبیا، به پیروان شان نیز منتقل گشت و تحت تأثیر این باور، بی ثباتی و ناپایداری این دنیا و

عظمت و اهمیت آخرت برای آنان روشن شد. و به راستی که اهمیت و ارزش آخرت است که انسان را به عمل نیکو و جهاد و رقابت در راه الله وادار و تحریک می نماید. مؤمن آل فرعون همین واقعیت را درک کرده بود که به قومش گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ. مَنْ مِنْكُمْ يَرْجُوْنَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (اعراف: ۳۹-۴۰)؛ ای قوم من، جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره ای (اندک) است؛ و آخرت همان سرای پایدار و جاودانه است. هر کس که کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن جزا نمی بیند. و هر کس از مرد یازن - در حالی که مؤمن است - کاری شایسته انجام دهد، آنان به بهشت در آیند؛ در آنجا روزی بی شمار می یابند.

وقتی جادوگران فرعون معجزه حضرت موسی را دیدند و به او ایمان آوردند، فرعون آنان را تهدید به اعدام کرد، و گفت که دستها و پاهایتان را قطع کرده و بر تنه درختان خرما آویزانتان می کنم. اما این مردان راه یافته به حقیقت، چون به آخرت نیز یقین کامل پیدا کردند، در مقابل تهدیدات فرعون چنین گفتند:

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ، إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. إِنَّا أَنَا بِرَبِّنَا لِنُغْفِرَنَّ خَطَايَاكَ وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ، وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى. إِنَّهُ مَا يَأْتِي رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى. وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى. جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» (طه: ۷۲-۷۶)؛ (ساحران به فرعون) گفتند: تو را بر دلایل روشنی که به ما رسیده است و (بر) کسی که ما را آفریده است، برنگزینیم، پس به هر حکمی که می خواهی حکم کن. تو فقط می توانی در این زندگانی دنیا حکم کنی. به راستی که ما به پروردگاران ایمان آورده ایم تا گناهانمان و جادویی که ما را به (ارتکاب) آن وادار کرده ای، برایمان بیامرزد و خداوند بهتر و

پاینده تر است. بی گمان هر کس که گناهکار به نزد پروردگارش آید، بداند که جهنم (را کیفر) دارد. در آنجا نه می میرد و نه زنده می ماند. و هر کس که مؤمن شایسته کار به نزد او آید، اینان درجات بلند دارند. بوستانهای همیشه جاویدان که از پایین دست آنها جویباران روان است، که در آنجا جاودانه اند؛ و این است پاداش کسی که پاک شده است.

### سرانجام اعمال، ثواب یا عقاب در آخرت

انبیا علیهم السلام جدا از این پرهیز و اجتناب می کردند که امت و پیروان خویش را به طمع رسیدن به قدرت و حکومت یا دست یابی به منفعتی مادی و دنیوی دل خوش کنند و پاداش ایمان آوردن آنان و موفقیت دعوت خود را در چنین چیزهایی ببینند؛ بلکه بعکس همواره جاه طلبی و برتری جویی برای دست یابی به سلطه و قدرت را نکوهش می کردند و از آن برحذر می داشتند. چنانکه قرآن تصریح می کند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳)؛ این سرای آخرت است که آن را برای کسانی که به دنبال استکبار و فساد در زمین نیستند مقرر می کنیم. و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است.

پیامبران الهی پیروان خود را به تحصیل اجر و پاداش اخروی تشویق می نمایند، و به آنان می گویند که این ایمان و عبادات و استغفار سبب رحمت های الهی و افزایش رزق و روزی و ریش نزولات آسمانی و دفع خشکسالی و تنگدستی می گردد.

قرآن مجید گفتار حضرت نوح علیهم السلام را خطاب به قومش چنین نقل می کند: «قُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّي إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (نوح: ۱۰-۱۲)؛ سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید. بی گمان او بس آمرزنده است. تا (باران) آسمان را پیاپی (و فراوان) بر شما فرو ریزد و تا شما را با (بخشیدن) اموال



را به قدر کفاف بگردان.

### تفاوت میان شیوه دعوت نبوی و نهضت های اصلاحی

شایان ذکر است که دعوت انبیا علیهم السلام به آخرت و ترغیب مردمان به سوی آن، صرفاً بنابر یک ضرورت اخلاقی و نیاز اصلاحی نبود، که فکر کنند اگر اعتقادی به آخرت نباشد جامعه اصلاح نمی شود و مدینه فاضله به وجود نمی آید؛ البته در این شکی نیست که باور به جهان آخرت لزوماً به اصلاح جامعه و ایجاد مدینه فاضله کمک می کند، اما به هر حال شیوه انبیا در خصوص مطرح کردن آخرت با رهبران مصلحان اجتماعی خیلی فرق دارد. در شیوه انبیا، اعتقاد به آخرت از ایمان، احساسات و عواطف نشأت می گیرد و چنان بر انسان مستولی می شود که بر اندیشه، اعمال و رفتار او تأثیر می گذارد. اما در شیوه غیر انبیا اعتقاد به آخرت فقط در حد ضرورت و ضابطه مطرح است. انبیا علیهم السلام و پیروان راستین شان با ذوق و شوق و لذت درباره آخرت سخن می گویند و با شور و شعف به سوی آن فرامی خوانند، اما طرز تفکر دیگران طوری است که مسئله آخرت را فقط به عنوان یک انگیزه اصلاحی، ضرورت اجتماعی و بازدارنده اخلاقی مطرح می نمایند. بدیهی است که این دو طرز تفکر با یکدیگر خیلی تفاوت دارند؛ کجا شور و شوق وجدانی و عاطفی، و کجا ضرورت منطقی و مصلحت اجتماعی.

### مطالبه ایمان به غیب

یکی دیگر از ویژگی های دعوت انبیا و صحف آسمانی تأکید بر ایمان به غیب است. [علامه ابوالسعود در تشریح "غیب" در تفسیرش آورده است: غیب عبارت است از آنچه که حس و عقل هیچ گونه دسترسی ای به آن ندارند و فی البداهه به آن راه نمی یابند، و آن دو قسم است: قسم اول آنکه دلیلی برای دریافتن آن نیست و خداوند در مورد آن گفته

نزدیک خاندان شان با نظام های حاکم از موقعیت شاخص و ممتازی بهره مند بودند. چنانکه قوم حضرت صالح علیه السلام به همین ویژگی او اشاره کرده و گفتند: **یا صالح قد كنت فينا مرجواً قبل هذا** [هود: ۶۲]؛ ای صالح، پیش از این در میان ما به تو امید می رفت.

اهل بیت و افراد خانواده انبیا نیز روش آنان را اختیار نموده و دل به دنیا نمی دادند. به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه دستور رسید که به همسرانش چنین بگوید: **يا أيها النبي قل لأزواجك ان كنتن تردن الحياة الدنيا وزينتها فتعالين أمتعن و أسرحكن سراحاً جميلاً. و ان كنتن تردن الله و رسوله و الدار الآخرة فان الله أعد للمحسنات منكن أجراً عظيماً** [احزاب: ۲۸-۲۹]؛ ای پیامبر، به زنان بگو: اگر زندگانی دنیا و تجمل آن را خواسته باشید، پس بیایید تا شما را بهره مند کنم و به رها کردنی نیک رهایتان سازم. و اگر خداوند و رسول او و سرای آخرت را خواسته باشید، [بدانید که] خداوند برای نیکوکارانتان پاداشی بزرگ فراهم دیده است.

و بنابر تأثیر صحبت و همراهی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه بود که همه ازواج مطهرات، خدا و رسولش را ترجیح دادند و از هرگونه رفاه و توانگری که بدون رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه باشد، اعراض نموده و همراهی آن حضرت صلی الله علیه وآله وصحبه را با وجود فقر و قناعت برگزیدند.

و البته سیرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه و شیوه زندگی ایشان و اهل بیتش در تاریخ اسلام درخشان و شگفت انگیز است، طوری که دلها را غرق عظمت و هیبت می کند و چراغی فروزان برای داعیان و پیروان راستین زندگی نبوی می باشد. شعار دایمی سیره نبوی این بود که: **اللهم لا عيش الا عيش الآخرة** [صحيح بخاری]؛ زندگانی فقط زندگانی آخرت است.

و دعای مقبول آن حضرت در خصوص دنیا این بود: **اللهم اجعل رزق آل محمد قوتاً** [صحيح بخاری]؛ بارالها! روزی آل محمد

و فرزندان مدد رساند و به شما باغها دهد و برایتان رودها پدید آورد.

حضرت هود علیه السلام فواید طلب آمرزش را برای قوم خود چنین توضیح می دهد:

**و يا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يرسل السماء عليكم مدراراً و يزدكم قوة الی قوتكم و لا تتولوا مجرمين** [هود: ۵۲]؛ و ای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، آنگاه به سوی او بازگردید تا (بر) آسمان را فروریزان بر شما بباراند و توانی بر توانتان بیفزاید، و گناهکارانه روی برنمایید.

و البته این از خاصیت های جدانشدنی و طبیعی ایمان و استغفار است که خداوند متعال به برکت آن چنین می کند، و همانطور که داروها خاصیت هایی دارند که از آنها جدا نمی شوند، قوانین فطری نیز چنین اند.

### سیره پیامبران الهی و یاران آنها در

### خصوص زهد و ترجیح آخرت بر دنیا

دعوت پیامبران الهی به سوی آخرت و ترجیح آن بر دنیا و ناچیز پنداشتن کالاهای مادی، صرفاً یک دعوت زبانی نبود که فقط امت ها را به سوی آن فرا بخوانند اما سلوک عملی خودشان در تضاد با آن باشد؛ بلکه پایه و شیوه زندگی عملی آنان ترجیح آخرت بر دنیا بود. آنان قبل از دیگران به این دعوت ایمان داشتند و در زندگی خود، خانواده و خاندان شان بر این جاده گامزن بودند. حضرت شعیب علیه السلام به همین واقعیت اشاره دارد آنجا که می گوید: **ما أريد أن أخالفكم الی ما أنهاکم عنه** [هود: ۸۸]؛ نمی خواهم در آنچه شما را از آن نهی می کنم با شما مخالفت ورزم.

آنان بی علاقه به دنیا و همه تن متوجه آخرت بودند. از پست ها و مقام های دنیوی دوری می کردند و همه چیز را در راه دعوت الی الله فدا می نمودند، از آن جمله فرصت ها و موقعیت های کم نظیر مادی و دنیوی را. شایان ذکر است که اغلب انبیا در میان قوم خود آینده درخشانی داشتند و به دلیل نبوغ و تیزهوشی و شرافت خانوادگی و ارتباط



است: **و عندہ مفاتح الغیب لایعلمها الا هو** [انعام: ۵۹]؛ کلیدهای غیب نزد اوست؛ جز او (کسی) از آن آگاه

نیست. و قسم دوم آنکه برای درک آن دلیل قایم شده است، مانند آفریننده جهان هستی و صفاتش، نبوت و رسالت‌های انبیا و احکام و شرایع متعلق به آن، و سرای آخرت و احوال مربوط به آن از حشر و نشر و حساب و جزا. در مکتب انبیا علیهم السلام ایمان به غیب شرط اساسی هدایت یافتن و بهره مند شدن از معارف دین و شعار هدایت یافتگان و علامت پرهیزگاران است. قرآن مجید در این خصوص می گوید: **الم ذالک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین. الذین یؤمنون بالغیب و یمینون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون. و الذین یؤمنون بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون. أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون** [بقره: ۱۷۵-۱۷۶]؛ الف. لام. میم. این کتاب است که شکی در آن [روا] نیست. برای پرهیزگاران رهنماست. کسانی که به غیب ایمان می آورند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند. و کسانی که به آنچه به سوی تو فرو فرستاده شده (قرآن کریم) و به آنچه پیش از تو فرو فرستاده شده (دیگر کتابهای آسمانی) ایمان می آورند و آنانند که به [جهان] آخرت یقین دارند. اینانند [استوار] بر هدایت از [سوی] پروردگارشان و اینانند که رستگارند.

ایمان به غیب، از چنان اهمیتی برخوردار است که برای پذیرش آن شدت اصرار شده است. از کسانی که به خدا ایمان آورده و در دایره اسلام - که دین همه انبیا است - وارد می شوند، خواسته می شود که به صفات بلند و برتر الله تعالی و قدرت بی نهایتش یقین کرده و کارهای شگفت انگیزش را با جان و دل باور داشته باشند، گرچه بسا اوقات عقل ضعیف، دانش محدود و تجربیات ناقص انسان را به چالش بکشند. و باید به گفته انبیا علیهم السلام اعتماد کرده و آنان را در

خصوص آنچه از جانب الله بیان می کنند تصدیق نمایند؛ با این باور و اعتماد که خداوند بر هر چیز تواناست. خداوند هر چه می خواهد می آفریند و آنچه می خواهد انجام می دهد. او آفریننده و مبتکر است. خواسته هایش را به سرعت و با قدرت تحقق می بخشد، و محتاج اسبابی که خودش آنها را خلق کرده است نیست. او مقید به سنن و قوانینی که خود مقرر کرده است نیست؛ زیرا خالق و آفریننده اسباب و مقررکننده سنن و قوانین خود اوست و برای همیشه خالق و مالک آنها و متصرف در آنها و حاکم بر آنهاست و آنها را به حال خودشان رها نکرده و وجود آنها هیچ گاه به اراده خود آنها نبوده و نخواهد بود. و دستورها و فرمانهای خداوند به تمهیدات و امکانات وابسته نیست: **أئما قولنا لشیء اذا أردناه أن نقول له کن فیکون** [انجیل: ۴۰]؛ فرمان ما برای چیزی که چون [انجام] آن را خواهیم، تنها این است که به او بگوییم: موجود شو. پس [بی درنگ] موجود شود. کتابهای آسمانی و قرآن کریم از ذکر عجایب آفرینش الهی، معجزات و کارهای خارق العاده مملو هستند که باور نمودن آنها بدون ایمان به غیب مشکل است. کسانی می توانند این قبیل چیزها را باور کنند که به قدرت بی مانند خداوند و مشیت قاهره و مسلط او ایمان داشته باشند، و ایمان شان به کتب آسمانی کامل بوده و خیرهای پیامبران الهی را تصدیق نمایند. اما ایمان و باوری که فقط بر حواس و تجربه و وقایع ملموس و عقل گرایی استوار باشد، چنین ایمانی یا از پذیرش و تصدیق معجزات و کارهای شگفت انگیز انکار می ورزد، یا اینکه دچار شک و تردید شده و یا به تأویل ها و توجیهاتی متوسل می شود که با اندیشه ذهنی اش موافق باشند. از این جهت است که خداوند متعال درباره برخی از افراد می گوید: **بل اذآرک علمهم فی الآخره بل هم فی شک منها بل هم منها عمون** [انجیل: ۶۶]؛ بلکه [اسباب] دانششان در [باره] وقوع قیامت

تدریجاً بر باد رفت. بلکه آنان از [وقوع] آن در شک هستند. بلکه آنان از [دیدن و پذیرفتن] آن نابینايند.

قرآن مجید از تفاوت میان دو گروه سخن گفته است؛ گروه اول کسانی که خداوند آنان را به ایمان کامل مشرف نموده و سینه شان را برای پذیرش اسلام گشوده کرده است؛ اما گروه دوم کسانی اند که عقل شان در پذیرش آنچه از طریق وحی آمده محدود و سینه شان تنگ است. قرآن مجید تصویر این تفاوت را بسیار دقیق ترسیم نموده است: **فمن یرد الله أن یرد الله یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأئما یصد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون** [انعام: ۱۲۵]؛ پس هر کس را که خداوند بخواهد هدایتش کند دلش را برای [پذیرش] اسلام می گشاید. و هر کس را که بخواهد در گمراهی و سرگستگی واگذارد، دلش را سخت تنگ کند که گویی در آسمان بالا می رود. و خداوند بدینسان ناپاکی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد.

قرآن کریم از صفات و افعال الهی به گونه ای سخن می گوید که بدون ایمان به غیب باور و تصدیق آنها مشکل است. همچنین قرآن از وقایع و رویدادها و انعامات و عقوبت های الهی و از احوال پیامبران و معجزاتی حکایت می کند که باور کردن آنها بدون ایمان به غیب امکان پذیر نیست. و اگر کسی خواسته باشد این گونه وقایع و حقایق الهی را توجیه عقلی کند و یا با قوانین طبیعی محک بزند، چنین کاری با تکلف و افتادن در زحمت بیهوده و مضحک ممکن خواهد شد، آن هم با نادیده گرفتن چارچوب قواعد ادبیات عرب و تعدی در حق زبان و اهل زبان و جسارت در حق خداوند متعال با سوء ادب و وقاحت بسیار.<sup>(۱)</sup> از آن جمله در خصوص وقایع ذیل: شکافته شدن دریا برای حضرت موسی و بنی اسرائیل؛ جاری شدن دوازده چشمه از سنگ با زدن عصای حضرت موسی علیه السلام؛ بلند شدن کوه طور و قرار گرفتن آن بر بالای گروهی از



بحث ایمان به خدا و تصدیق پیامبر خدا و عصمتش و اذعان به اینکه: «و ما ينطق عن الهوى. ان هو الا وحى

یوحى [انجم: ۳-۴] [پیامبر] از روی خواهش [نفسانی] سخن نمی گوید. آن (قرآن) جز وحی نیست که [بر پیامبر] فرستاده می شود، با جان و دل ایمان می آورد و هر آنچه را که پیامبر خدا آورده است و با سند صحیح از ایشان نقل شده است، تصدیق می کند و بدون تعلل می پذیرد، گویی از قبل منتظر چنین چیزی بوده و زمینه قبول آنها پیشاپیش در وجودش فراهم شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم به شکل روشنی این دو نوع طرز تفکر را ترسیم کرده است؛ یکی طرز تفکر مؤمنی است که عقلش در مقابل حقایق ثابت شده و آنچه که از پیامبر به طور صحیح نقل شده است، کرنش و تواضع می کند، و دیگری طرز تفکر کسی است که می کوشد تا کتاب الله (قرآن) و سنت پیامبر (احادیث نبوی) را در مقابل عقل و دانش محدود بشری خاضع بگرداند و تأویل های دورودراز و نامربوط را بر آنها مسلط کند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: «هو الذی أنزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن أم الکتاب وأخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه وابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله والرأسخون فی العلم یقولون أمنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوالالباب. ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک أنت الوهاب» [آل عمران: ۷-۸]؛ اوست کسی که بر تو کتاب نازل کرد [که] بخشی از آن آیه های «محکم» هستند، آنها اساس کتابند و [برخی] دیگر «متشابهات» هستند. پس اما آنان که در دل کزی دارند برای فتنه جویی و طلب تأویلش از آنچه که متشابه است، پیروی می کنند و «تأویل» آن را جز خدا [کسی] نمی داند. و راسخان در علم می گویند: به آن ایمان آورده ایم. همه [آن از

تجربه ها و نتایجی که با استقرا و تتبع به آنها دست یافته است و همچنین به آنچه که حواسش دریافته و عقلش او را به آن رهنمون کرده است، باور دارد.

براستی که صاحب چنین باور و ایمان طبیعت گرایانه [ناتورالیستی] ای در مواجهه با معارف بلند کتاب های آسمانی و ادیان الهی مدام در رنج و نگرانی به سر می برد و دچار تردید و کشمکش می گردد، و حالش چنان است که عارف شهیر مولانا جلال الدین بلخی رومی توصیف کرده است: پای استدلالیان چوبین بود/ پای چوبین سخت بی تمکین بود. و مسلماً پای چوبین به صاحبش اجازه هر تحرک و جست و خیزی را نمی دهد.

آری صاحب این نوع ایمان، عموماً به تحریف پناه می برد یا دست به تأویل های باطل و دست نیافتنی می زند، و گاه ناچار می شود به سوی انکار و الحاد برود؛ زیرا چنین شخصی همواره میان حقایق غیبی که پیامبران آورده اند و میان دانش جدید و محدود بشری نوعی تضاد [و پارادوکس] احساس می نماید، بنابراین در ورطه تکذیب و ناباوری سقوط می کند. قرآن چه دقیق به این موضوع اشاره کرده است: «لَم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یأتهم تأویله آیونس: ۳۹»؛ حق این است که چیزی را دروغ انگاشته اند که به دانش آن احاطه نیافته اند و هنوز تأویلش به آنان نرسیده است.

اما کسی که از نعمت ایمان به غیب بهره مند است و به قدرت مطلق، اراده و مشیت آزاد، تام و تمام خداوند ایمان دارد و گفته های انبیاء را باور می کند، چنین شخصی نه تنها دچار شک و تردید نمی شود بلکه همواره در آرامش به سر می برد و اطمینان خاطر دارد و اندیشه اش با روح تعلیم دین هماهنگ است. چنین شخصی در مرحله اول با تلاش، مجاهده و اندیشه ورزی، از شک و تردید رهایی می یابد و به اطمینان و آرامش قلبی می رسد. در مرحله دوم با تلاش و اندیشه ورزی در

بنی اسرائیل؛ زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل بعد از مرگ شان در یک حادثه؛ تبدیل شدن گروهی از بنی اسرائیل به بوزینه؛ زنده شدن یک مقتول که قاتلش نامعلوم بود با زدن پاره ای از گوشت گاو مذبوح به پیکرش؛ سرد و بی ضرر شدن آتش برای حضرت ابراهیم علیه السلام؛ فهمیدن زبان پرندگان و گفتار مورچه توسط حضرت سلیمان علیه السلام؛ مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان و پیمودن مسافت یک ماهه در نصف روز؛ منتقل شدن تخت ملکه سبا در یک چشم به هم زدن؛ قرار گرفتن یونس در شکم ماهی و سپس بیرون آمدن ایشان از آن؛ ولادت معجزه گونه حضرت عیسی علیه السلام؛ هلاکت اصحاب فیل با سنگریزه های کوچک؛ و واقعه اسراء و معراج که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الأقصى و از آنجا به آسمان برده شد. براستی آیا می توان چنین وقایعی را که قرآن از امثال آن مملو است بدون ایمان به غیب و بدون یقین به قدرت فراگیر الهی باور کرد.

بنابراین ایمانی که فقط بر حس و تجربه استوار است و فقط بدیهیات را باور می کند و هر پدیده ای را با قوانین طبیعت و اصل علیت و حوادث تاریخی می سنجد و مدام به دریافتهای حواس پنجگانه و دلایل عقلی پناه می برد و از قواعد علوم ریاضی و محسوسات استمداد می کند، چنین ایمانی در واقع یک ایمان مقید و زنجیر شده و محدود به شمار می رود که نمی شود به آن اعتماد نمود و نمی توان آن را با روح دین و دعوت انبیا که به سوی تصدیق مطلق، اطاعت همه جانبه، جهاد و قربانی فرامی خوانند، همخوان دانست، و حتی نمی توان چنین ایمانی را «ایمان» نامید. البته می شود آن را مجموعه ای از دانش و تئوری و منطق گرایی و پیروی از حواس و تجربه دانست که مزیتی بیش از این در آنها نیست و به دین اختصاص ندارند؛ زیرا هر عاقلی در زندگی خویش به



محکم و متشابه] از نزد پروردگار ما است و جز خردمندان پند نمی پذیرند. پروردگارا، دل‌های ما را پس از آنکه ما را هدایت کردی [از حق] مگردان و به ما از نزد خود بخششی ارزانی دار. به راستی [که] بخشنده تویی.

قرآن همچنین از طرز تفکری سخن به میان آورده است که مدار زندگی صاحب آن تفکر، فقط بر چیزهایی است که مورد پسندش واقع شوند و با عقل و درک و خواسته‌های نفسانی و منافع و مصالح شخصی وی هماهنگ باشند. چنانکه می‌فرماید: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ فَنَ أَسْبَابِهِ خَيْرِ أَطْمَآنٍ بِهِ وَ إِن أَسَابَتَهُ فَتَنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ خَسْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ذَلِكُ هُوَ الْخَسْرَانُ الْمَبِينُ** [حج: ۱۱]؛ از مردم کسی هست که خداوند را بر کناره‌ای (و بادودلی و تذبذب) می‌پرستد. (و ایمانش بر پایه مصالحش استوار است) پس اگر خیری به او برسد از آن آرام گیرد (و بر دین استوار ماند) و اگر بلایی به او برسد، روی می‌گرداند (و به سوی کفر برمی‌گردد). (چنین شخصی) در دنیا و آخرت زیانکار شده است (یعنی آرامش ایمان به قضا و قدر و مدد و یاری خداوند را در دنیا، و نعمت و سعادت را در آخرت از دست می‌دهد) و این همان زیان آشکار است.

با تأسف باید گفت که ادبیات اسلامی معاصر و نظام تعلیمات دینی رایج و شیوه‌های تبلیغی عصر حاضر در زمینه دعوت و فراخواندن به ایمان به غیب همراه با باور عمیق و شجاعت و بی‌باکی ملموس، شدیداً مقصر هستند، و در تقویت آن و مهیا نمودن غذای فکری و فرهنگی لازم و تأکید و پافشاری بر آن سهل‌انگاری نموده‌اند. در این میان بعضی از نویسندگان معاصر - با آنکه کوشش‌های آنان در ارائه ویزگیها و محاسن دین اسلام و نزدیک به ذهن کردن آنها ستودنی است - تلاش دارند عقلانیت

دینی جدیدی را پدید آورند که هم با دانش نوین و هم با عقلانیت جدید هماهنگ باشد. اما این رویکرد، بدون اینکه آنان قصد بدی داشته باشند، تا حدودی به روح ایمان به غیب ضربه زده و در دل نسل جدید و تحصیل‌کردگان مسلمان این ذهنیت را ایجاد کرده است تا باورهای هماهنگ با یافته‌های بشری و اصول و مقررات پذیرفته شده در جهان واقعیت و زندگی طبیعی را بدون چون و چرا بپذیرند، ولی واقعیت‌هایی را که خارج از این چارچوب است و برای باور و تصدیق آنها به ایمانی عمیق‌تر و فراگیرتر و داشتن اعتماد کامل به پیام‌آور و خبردهنده آنها نیاز است، به سختی بپذیرند و در بین آنها و آنچه شنیده‌اند که اسلام یک دین عقلانی و علمی است نوعی منافات و تضاد حس کنند. البته شکی در این نیست که اسلام دینی عقلانی است و به گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه بین هیچ نقل دینی صحیح و هیچ دریافت عقلی صریح و روشنی تناقض وجود ندارد **أَنَّ صَحِيحَ الْمَنْقُولِ لَا يَنْقَاضُ صَرِيحَ الْمَعْقُولِ**؛ اما واقعیت این است که عقل و درک انسانی دارای طبقات و سطوح متفاوتی است، چنانکه عقل یک انسان بادیه‌نشین منکر وجود بسیاری از پدیده‌ها و دستاوردهای علمی نوین و امکانات خارق‌العاده‌ای است که در پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ جهان به وفور یافته می‌شود؛ و عقل یک انسان عادی نمی‌تواند اختراعات جدید، قدرت اتم و شیوه کار ماهواره‌ها را بفهمد. همچنین هر عقل کامل و نابغه‌ای را که تصور کنیم باز هم در یک چارچوب معین و محدوده مشخص قرار دارد که فراتر از آن را نمی‌تواند درک کند. به هر حال دایره عقل انسانی محدود است و نمی‌توان آن را به فراتر از توانش مکلف کرد و بر آن بار مسئولیت نهاد. در این خصوص سخن نابغه جهانی و شخصیت برجسته تاریخ اسلام و پدر علم جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ، علامه ابن خلدون، چه بجا و دقیق است، و شایسته

است که با آب طلا نوشته شود، آنجا که می‌گوید:

... البته نباید به [دریافت و] پنداری که اندیشه بر تو القا می‌کند اعتماد کنی و گمان بری که فکر و عقل انسانی قادر است بر کاینات و اسباب آن احاطه یابد و بر سراسر تفصیل وجود و هستی آگاه شود چنین رأی و پنداری ابلهانه است. و باید دانست که وجود در نزد هر ادراک‌کننده‌ای در نخستین نظر، منحصر به همان چیزهایی است که به مشاعر (حواس) خویش در می‌یابد و از آن تجاوز نمی‌کند، در صورتی که واقعیت امر فی‌نفسه چیزی غیر از این، و حق از ماورای آن است. مگر نمی‌بینیم که عالم وجود در نزد آدم کر [و ناشنوا] عبارت از محسوسات چهارگانه و معقولات است و نوع شنیدنی‌ها در نزد او بکلی از عالم وجود ساقط شده است. همچنین در نزد کور نیز نوع دیدنی‌ها از عالم وجود زایل می‌گردد و اگر در این باره افراد کور زیر تقلید از پدر، مادر، بزرگان و عموم مردم هم عصر خویش قرار نمی‌گرفتند به هیچ رو به اطلاعات مربوط به دیدنی‌ها در عالم هستی اقرار نمی‌کردند. لیکن آنان در اثبات این گونه مطالب از عامه مردم پیروی می‌کنند نه بر مقتضای فطرت و طبیعت ادراک خویش. و اگر حیوان بی‌زبان به سخن می‌آمد و از او درباره معقولات سؤال می‌شد حتماً می‌دیدیم که نوع معقولات را در عالم هستی انکار می‌کند و این گونه چیزها یکسره در نزد او وجود ندارد. و چون به این نکته پی بردیم می‌توانیم بگوییم که شاید در این جهان نوعی از ادراکات وجود دارد که مغایر مدراکات ما است، زیرا ادراکات ما مخلوق و محدث است و آفرینش خدا از آفرینش مردم بزرگتر می‌باشد و حصر آن نامعلوم است و دایره عالم وجود از آنچه ما درمی‌یابیم پهناورتر است و خدا از ماورای ایشان احاطه کننده است.<sup>(۳)</sup> بنابراین درباره حصر نسبت به صحت ادراک و مدراکات خویش مشکوک باش. و در اعتقاد و عمل خویش از آنچه شارع به تو دستور داده است



در دسترس و در گمانش نبوده فراهم می‌کنند؛

۳- با فراگیری قواعد حکمت و

فلسفه، و علم کلام و اصول فقه و... با صرف مدت طولانی.

اما انبیا علیهم السلام بر اساس درک و فهمی که در اصل خلقت در وجود مردم به ودیعت گذاشته شده است با آنها سخن می‌گویند و به چیزهای کمیاب و نادرالوقوع اهتمام و توجه نمی‌کنند. از این رو مردم را مکلف نمی‌کنند تا پروردگارش را حتماً به وسیله تجلیات و مشاهدات یا براهین و قیاس بشناسند، و نه به این دستور داده‌اند که شناختشان از خداوند منزله از جمیع جهات باشد؛ زیرا این نوع شناخت‌ها برای کسانی که به ریاضتها مشغول نبوده و با متخصصان علوم عقلی نشست و برخاست نداشته و از آنها شیوه استنباط و استدلال را نیاموخته‌اند و وجوه استحسان و فرق بین اشباه و نظایر را دقیقاً تشخیص نمی‌دهند ناممکن و محال می‌باشد.

یکی دیگر از ویژگیهای سیرت انبیا علیهم السلام این است که به مطالب و اموری که با تهذیب نفس و سیاست امت (نیازها و مصالح اجتماعی و سیاسی) ارتباط ندارد، اشتغال نمی‌ورزند. به طور مثال آنها درباره عوامل تغییرات جوئی مانند چگونگی باریدن باران، خسوف و کسوف و شگفتی‌های دنیای گیاهان و حیوانات و حرکت خوشید و ماه و ستارگان، و اسباب حوادث روزمره و داستان‌های تفصیلی انبیا و تاریخ پادشاهان و شهرها و مانند آن زیاد بحث و گفت‌وگو نمی‌کنند، مگر در حدی که قبلاً مردم با آن آشنایی داشته و موافق با عقل و دانش آنها باشد، آن هم در ضمن ذکر نعمت‌های الهی و وقایع گذشتگان و به شکل اجمال با استفاده از استعاره‌ها و مجازهای متعارف. بر همین اساس، وقتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه درباره علت

خطاب می‌کردند. این گونه نبود که انسان‌ها برای فهم سخنان آنان حتماً باید خیلی تیزهوش و دارای مطالعات گسترده و آگاه به اصطلاحات علمی بوده و بر منطق و فلسفه و ریاضیات و ستاره‌شناسی و علوم تجربی و طبیعی مسلط باشند. سخنان انبیا علیهم السلام برای عام و خاص به طور یکسان قابل فهم بود و همانطور که دانشمندان از آن مستفید می‌شدند عموم مردم نیز از سخنان آنان استفاده می‌کردند؛ البته هرکدام حسب فهم و توان فکری خود از آن بهره‌مند می‌گشت. جالب اینجاست که تعالیم انبیا علیهم السلام همچنان که موافق حال ملت‌های ساده‌زیست و غیرمتمدن بوده و هست، به همان نسبت با اوضاع ملت‌های متمدن و پیشرفته نیز هماهنگی داشته و دارد و کلاً برای همگان مفید و ثمربخش است. چه انبیا علیهم السلام مسائل پیچیده و فرضی را مطرح نمی‌کنند؛ سخن آنان مانند آب زلال و روانی می‌باشد که برای هر فردی گوارا است و همه به آن احتیاج دارند.

شیخ الاسلام احمد بن عبدالرحیم معروف به امام شاه ولی الله دهلوی در کتاب گرانسنگ و بی نظیرش "حجة الله البالغة" به همین نکته اشاره کرده و می‌فرماید:

"از سیرت انبیا علیهم السلام این بود که با مردم در خور فهم و عقل آنان سخن می‌گفتند و آنان را بر پایه درک و دانشی که بر اصل خلقت نوع انسان استوار است مورد خطاب قرار می‌دادند؛ زیرا خاستگاه زندگی انسان هر کجا باشد بنا بر اصل خلقتش از حدی از قوه درک و فهم برخوردار است که او را از سایر حیوانات متمایز می‌کند، مگر کسی که خلقتش ناقص باشد.

و علمی وجود دارند که دسترسی انسان به آنها با یکی از راههای ذیل ممکن می‌شود:

۱- با خرق عادت مستمر چنانکه برای نفوس قدسیه از انبیا و اولیا اتفاق می‌افتد؛

۲- با ریاضتهای طاقت فرسا که در وجود انسان استعداد درک چیزهایی را که از قبل

پیروی کن چه شارع به خوشبختی تو شیفته‌تر و به سودهای تو داناتر است؛ زیرا او از مرحله [و مرتبه] ایست که مافوق ادراکات توست و دایره آن از دایره خرد [و عقل] تو وسیع‌تر است و چنین طریقه‌ای مایه نکوهش خرد و ادراکات آن نخواهد بود، بلکه خرد میزان صحیحی است و احکام آن یقینی است و دروغ بدانها راه نمی‌یابد. اما با همه این نباید طمع بنددی که امور توحید و آن جهان (جهان آخرت) و حقیقت نبوت و حقایق صفات خدایی و هر آنچه را که در مرحله‌ای فراتر از خرد تو است بدان بسنجی زیرا چنین طمع‌ی از محالات خواهد بود. و مثال آن همچون مردیست که دید با ترازویی زر (طلا) را وزن می‌کند و آن وقت طمع بست با همان ترازو کوهها را توزین کند. این تصور باطل، نشان نمی‌دهد که ترازوی مزبور در سنجش خود نادرست است، بلکه معلوم می‌دارد که خرد را حد معینی است و از آن حد در نمی‌گذرد، و ممکن نیست به مرحله‌ای برسد که بر خدا و صفات او محیط شود. خرد ذره‌ای از ذرات وجودی است که به خواست خدا پدید آمده‌اند..."<sup>(۱)</sup>

### دوری از تکلف و شیوه‌های ساختگی و اعتماد و اتکا بر فطرت سلیم

یکی دیگر از ویژگی‌های انبیا علیهم السلام، در زندگی و سلوک‌شان به طور عام و در اظهار دعوت و سخنان و دلایل‌شان به طور خاص، دوری و پرهیز آنان از شیوه‌های تکلف‌آمیز و ساختگی است. سخن خاتم پیامبران صلی الله علیه و علیهم اجمعین که وصف حال همه پیامبران الهی است، این است: "قل ما أسألکم علیه من أجر و ما أنا من المتکلفین. ان هو الا ذکر للعالمین" [سوره ص: ۸۷-۸۶]؛ [ای پیامبر! بگو: بر [رساندن] قرآن مزدی از شما درخواست نمی‌کنم و از متکلفان [نیز] نیستم. این قرآن جز پندی برای جهانیان نیست.

پیامبران الهی همیشه فطرت سلیم و خرد عمومی را با اسلوب فطری و بدون پیچیدگی



کوچک و بزرگ شدن ماه پرسیده شد، خداوند متعال از بیان پاسخ آن اعراض کرد و فقط به بیان فواید این پدیده اکتفا نمود. چنانکه در قرآن مجید آمده است: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ** [بقره: ۱۸۹]؛ دربارهٔ هلالهای ماه از تو می پرسند، بگو: آنها شناسه های زمانی [و تقویم طبیعی] برای [نظام زندگی] مردم و [تعیین وقت] حج هستند.

با وجود این، بسیاری از مردمان را می بینیم که به سبب آشنایی با این علوم و فنون و یا به اسباب دیگری، چنان ذوق شان فاسد گشته که کلام پیامبران الهی را بر معناهای نادرست حمل می کنند. والله أعلم.<sup>(۵)</sup>

در جایی دیگر از همین کتاب، امام شاه ولی الله دهلوی در ضمن بیان اسباب تیسیر احکام شریعت (آسان بودن و امکان عمل به آنها) چنین می گوید:

«... از جمله آنها یکی این است که شارع مردم را در حد عقل و فهمی که بنا بر اصل خلقت در سرشت آنها وجود دارد مخاطب قرار می دهند، نه بر پایهٔ اینکه با دقایق فلسفه و کلام و اصول آشنا باشند. به طور مثال خداوند برای خودش جهت بیان می کند، چنانکه می فرماید: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى** [طه: ۵]؛ خداوند بخشنده بر عرش قرار گرفت. رسول اکرم صلی الله علیه وآله وصحبه از زنی سیاه پوست پرسید: «الله کجاست؟» زن به سوی آسمان اشاره کرد. آن حضرت فرمود: «این زن مؤمن است.»

همچنین شارع مردم را برای شناخت دقیق قبله و اوقات نماز و تعیین روزهای عید [عید فطر و عید قربان] به یادگیری علم نجوم و هندسه مکلف نکرده است، بلکه برای رو به سوی کعبه کردن فرموده است: «قبله بین مشرق و مغرب است.»<sup>(۶)</sup> و نیز فرموده است: «حج همان روزی است که همه تان حج می کنید و عید همان روزی است که همه تان

افطار و روزه گشایی می کنید.»<sup>(۷)</sup> پیش از شاه ولی الله دهلوی، حجة الاسلام امام محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ هجری) برتری اسلوب بیانی قرآن را بر علم کلام و تفاوت آن دو را با یکدیگر این گونه بیان نموده است:

«دلایل قرآن مانند غذا هستند که هر کسی از آن مستفید می شود؛ ولی دلایل متکلمین مانند دارو هستند که برخی از مردم از آن سود و فایده می برند و اکثر مردم از آن متضرر می گردند. بلکه مثال دلایل قرآن همانند آب است که همه مردم اعم از کودک و شیرخوار و افراد بزرگسال از آن استفاده می کنند؛ ولی مثال سایر دلایل همانند غذاهایی است که افراد گاه از خوردن آنها استفاده می کنند و گاه همان غذاها سبب بیماری آنها می شود، و آن غذاها برای کودکان اصلاً مفید نیستند.»<sup>(۸)</sup>

امام فخرالدین رازی (متوفای ۶۰۶ هجری)، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه از وی نقل کرده است، می گوید:

«من دربارهٔ روش های کلامی و مناہج فلسفی خیلی فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که این روش ها نه دردی را دوا می کند و نه باعث اطمینان خاطر کسی می گردد، و بالاخره دریافتم که بهترین و نزدیکترین روش [برای دست یافتن به حقیقت و هماهنگی با ذهن انسانی]، روش قرآن است. هر کسی که تجربه ای مشابه تجربهٔ من پیدا کند، به معرفت و شناختی که من به آن رسیده ام دست خواهد یافت.»<sup>(۹)</sup> من به تفصیل به بیان این موضوع پرداختم؛ زیرا می بینم که عقل های امروزی و طبایع معاصر از فهم طبیعت نبوت و ویژگی های آن دور شده و از سیره و شیوهٔ انبیا و روش دعوت و تبلیغ آنان در زندگی خصوصی و حیات اجتماعی شان و چگونگی مواجهه شان با مردم فاصله گرفته است. در واقع شیوه های خود ساخته، روش های کلامی، اسلوب های دعوت و نظام های سازمانی و تشکیلاتی جدید چنان

غلبه یافته و مردم را تحت تأثیر قرار داده اند که نسبت به روش و سیرهٔ انبیا در غفلت و ناآگاهی به سر می برند و عده ای هم آن را غیر قابل اعتنا می شمارند. به همین خاطر است که فهم قرآن برای آنان مشکل شده و نمی توانند از اسلوب حکیمانه آن بهره ببرند و ناچار به تأویلات و تکلفات پناه می برند. در صورتی که امروزه نیز سیره و روش دعوت و آگاهی بخشی پیامبران الهی بهترین و مؤثرترین شیوه است. همچنین روش قرآن روشی فطری، بلیغ و حکیمانه است که در هر زمان عقل ها را اشباع می کند و دریچهٔ دلها را به روی حقیقت می گشاید، و هر قشر و هر نسلی در پرتو آن به معرفتی روشنتر و دارویی شفابخش دست می یابد: **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلُ مِنَ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** [فصلت: ۴۲]؛ باطل از هیچ سمت و سو در آن راه نمی یابد؛ از [سوی] پروردگار با حکمت و ستوده نازل شده است. ■

#### پی نوشت ها:

- ۱- نمونه های روشنی از چنین رویکردی را می توان در تفسیر سر سید احمدخان [بنیانگذار دانشگاه اسلامی علیگره] و در تفسیر شیخ محمدعلی لاهوری احمدی [از رهبران فرقهٔ ضالۀ قادیانی] مشاهده کرد.
- ۲- ناتورالیزم: مکتبی فلسفی که به اصالت طبیعت و قدرت محض آن معتقد است و برای عالم هیچ علت غایی و علت فاعلی جز طبیعت نمی شناسد؛ طبیعت گرایی. مترجم.
- ۳- «والله من ورائهم محیط» [بروج: ۲۰].
- ۴- مقدمهٔ ابن خلدون، جلد دوم، ص: ۹۳۵-۹۳۷، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۵، تهران.
- ۵- حجة الله البالغة، جلد اول، ص: ۸۶.
- ۶- مورد خطاب این حدیث مردم مدینه و کسانی بودند که در شمال مکه مکرمه زندگی می کردند، و از آن مناطق، قبله در جهت جنوب واقع می شد که در یک سوی آن مشرق و در سوی دیگر آن مغرب بود. مفهوم این حدیث این است که در تعیین جهت قبله گنجایش وجود دارد. مترجم.
- ۷- حجة الله البالغة، جلد اول، ص: ۱۱۳.
- ۸- الجام العوام عن علم الکلام، ص: ۲۰.
- ۹- ابن تیمیه، کتاب النبوات، ص: ۱۴۷-۱۴۸.